

در آفاق

در سرمقاله پیشین آفاق از کارکرد دین (اسلام) سخن گفتیم و تصویری درستی که باید از کارکرد دین داشته باشیم را به تصویر کشیدیم. در این سرمقاله از حقیقت دیگری راجع به دین (اسلام) سخن می‌گوییم که به گونه‌ای تکمیل‌کننده بحث کارکرد است و آن نگاه جامع و فراگیر به دین در مقام قضاوت و عمل به همه اجزاء و ابعاد آن در مقام عمل است.

اسلام به مثابه راهی که خداوند فراروی انسان گشوده است، مجموعه‌ای از حقایق و تکالیف است، حقایقی راجع به خدا و انسان، و تکالیفی راجع به چگونگی رفتار انسان در برابر خدا و در میان افراد هم‌نوع خود.

آن حقایق و این تکالیف، در مجموع یک نظام و سازواره فکری-عملی را تشکیل می‌دهد که از آن به «مکتب» تعبیر می‌کنیم. طبیعی است که اجزاء و مؤلفه‌های یک نظام و سازواره، در پیوند منطقی با یکدیگر قرار دارند یعنی برخی از اجزاء، شالوده و زیرساخت نظام، و برخی دیگر نتایج و روساخت آن به شمار می‌آیند که از دل زیرساختها بیرون آمده و شکل گرفته‌اند. به عنوان مثال سه حقیقت توحید، معاد و نبوت در اسلام، که در سه گزاره زیر ترجمه پذیرند ۱. جهان و انسان آفریده و تحت تدبیر آفریدگار واحدند (توحید) ۲. جهان و انسان هستی پایان پذیر و غایتمند دارند (معاد) ۳. میان خدا و انسان ارتباط کلامی برقرار است (نبوت)، حقایق زیر بنایی این مکتب تلقی می‌شوند که تمام باورها و ارزشهای دیگر آن در پرتو این سه حقیقت شکل گرفته‌اند.

این ویژگی نظام ما را با دو واقعیت مواجه می‌سازد:

نخست. آنکه داوری نسبت به یک بخش از نظام، نیازمند شناخت و ارزیابی تمام اجزای آن است. مثلاً اگر بخواهیم بدانیم که بخش تشریح و قوانین حقوقی و کیفری اسلام، مطابق با مصلحت و نیاز انسان هست یا نه، باید ببینیم که آیا باورها و حقایقی که اسلام راجع به هستی، آگاهی و حکمت خداوند مطرح می‌کند و همچنین قضاوت‌هایی که راجع به هستی و نیازهای انسان دارد، صحیح است



یا نه، و آیا این قوانین از دل آن باورها بیرون می آید. یعنی پیامدهای منطقی آنها به شمار می آید یا خیر. اگر در بررسی و ارزیابی به این نتیجه رسیدیم که آن باورها مطابق واقعیت است و این قوانین نیز پیامدهای منطقی آن باورها به شمار می آید، طبیعی است که قضاوت و داوری ما نسبت به کارایی شریعت و قوانین حقوقی و کیفری اسلامی مثبت خواهد بود و اما اگر به نتیجه دیگر رسیدیم در بخش شریعت نیز داوری به گونه ای دیگر خواهیم کرد.

بهر حال قضاوت نسبت به یک جزء یا بخش از یک مکتب و نظام فکری - عملی تنها هنگامی صحیح و با واقعیت همراه است که آن جزء یا بخش، در کلیت نظام مورد توجه قرار گیرد و گرنه قضاوت ما ناقص و نارسا خواهد بود.

دوم. واقعیت دیگر اینکه کارکرد و تاثیرگذاری یک مکتب در زندگی انسان و برآورده شدن انتظاراتی که از آن می رود، نیز بستگی به تطبیق همه جانبه و پایبندی به همه اجزاء و بخشهای آن دارد نمی شود که بخشی از باورهای آن را گرفت و بخش دیگر را کنار گذاشت یا به برخی از دستورات آن عمل کرد و برخی دیگر را کنار گذاشت، در عین حال انتظار داشت که آن مکتب تمام پتانسیل و تواناییهایش را برای رساندن انسان به هدف تعیین شده، به ظهور برساند، کاری به این جهت نداریم که آن مکتب حق است یا باطل فقط این نکته مهم است که وقتی یک سلسله باورها و دیدگاهها همراه با مجموعه ای از بایدها و نبایدها به صورت منسجم و نظام مند مطرح شد تاثیرگذاری آن به هر اندازه که در ذات آن مکتب نهفته است بستگی به تطبیق همه اجزای آن دارد.

در مورد اسلام به عنوان تنها دین حق در عصر حاضر، نیز همین قاعده وجود دارد. اگر بخواهیم اسلام آنگونه که خداوند فرموده است عامل بیرون آمدن انسانها از تاریکیهای جهل و خرافه در اندیشه و انگیزه باشد «الرَّ كِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم/۱).

چاره ای جز این نیست که به تمام اجزای عقیدتی و عملی آن پای بند باشیم. تفکیک بین آنها (تبعیض در دینداری یا دینداری گزینشی) نه تنها ما را از پیامدها و برکات آن محروم می کند، که بزرگترین ستم و جفا نسبت به اسلام نیز صورت می گیرد. زیرا با ارائه تصویر ناقص و ناکارآمد از اسلام، بشریت را با جاری هدایت الهی بدبین کرده ایم و این کاری است که قطعاً مورد رضایت خداوند نیست.



در اینجا به خاطر اهمیت مسئله اندکی به توضیح چهره‌های گوناگون دینداری گزینشی می پردازیم بدان امید که از این آفت بزرگ در امان باشیم.

۱- یکی از شکل‌های دینداری گزینشی، تفکیک بین باورهاست. به این معنا که بعضی از آموزه‌های اعتقادی دین را بپذیریم و برخی دیگر را نپذیریم. مثلاً خدا را بپذیریم و به او ایمان داشته باشیم اما به همه پیامبرانش ایمان نداشته باشیم. چنانکه یهود می گفت: «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» (نساء ۱۵۰) یا ربوبیت الهی را بر هستی بپذیریم، اما عبودیت و بندگی انسان را نسبت به او قبول نداشته باشیم و به انسان همچون محور هستی نگاه کنیم. چنانکه اومانيسم معتقد است. یا علم و حکمت خدا را باور داشته باشیم اما در مصلحت آمیز بودن حوادث عالم تردید کنیم و لب به اعتراض بکشاییم. اینگونه دینداری که هم در میان یهودیان نمونه دارد و هم در میان مسیحیان و مسلمانان، ناشی از یکی از دو عامل است:

یکی هواپرستی و هوسگرایی. چنانکه خدا درباره یهود می فرماید: «لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ» (مائده/ ۷۰) و فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (بقره/ ۸۷).

و دیگر فقدان آگاهی عمیق نسبت به آموزه‌ها. وقتی انسان به ژرفای یک آموزه نمی رسد و تمام گستره آن را خوب درک نمی کند، به لوازم و پیامدهای آن که یک سلسله حقایق و آموزه‌های جزئی است، نیز نمی تواند برسد. لذا ممکن است اصل آموزه را بپذیرد، اما پیامدهای آن را انکار کند. به عنوان نمونه، خالقیت و ربوبیت فراگیر الهی و اختیار و آزادی انسان، دو آموزه از آموزه‌های مهم قرآن کریم است که پایه و اساس دین و تشریح به شمار می آید. اما درک سطحی از این دو، باعث پیدایش پنداشت، ناسازگاری و تناقض آن دو نزد برخی متکلمان مسلمان گردیده است.

گروهی خالقیت الهی را به سود اختیار انسان محدود می کرده اند و افعال انسان را از محدوده آفرینش الهی بیرون می دانسته اند و گروه دیگر بر عکس آزادی و اختیار انسان را به نفع خالقیت خداوند نفی و آیاتی را که بر این واقعیت دلالت داشت توجیه کرده اند. در حالیکه اگر چگونگی رابطه وجودی خدا با جهان و انسان درست فهم گردد، هیچ گونه ناسازگاری بین سلطه و خالقیت



الهی با آزادی و اختیار انسان پدید نمی آید. تمام تحریفات معنوی و تأویلاتی که در آیات مربوط به توحید و ربوبیت الهی در قرآن صورت گرفته از این گونه است.

راه برون رفت از چنین مشکلی در نگاه متون دینی ما، آنجا که مربوط به هواپرستی باشد، عبودیت و تسلیم کامل در برابر خدا و دین است. چنانکه شعار دینداران واقعی «سمعنا و اطعنا» است. و اما آنجا که مربوط به فقدان آگاهی عمیق و همه جانبه نسبت به معارف دین باشد، تفکر و تدبیر است. تنها از این طریق است که می توانیم آگاهی عمیق نسبت به معارف دین پیدا کنیم و حلقه های ارتباط آنها را با یکدیگر بباییم. لذا می بینیم که قرآن در موارد متعددی به تدبیر و ژرف اندیشی در آیات وحی به مثابه آینه حقایق بهم پیوسته مربوط به خدا و انسان سفارش می کند: «أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَفْقَالٍهَا» (محمد/ ۲۴)؛ «ذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره/ ۲۱۹)؛ «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل/ ۴۴)؛ «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَضْرِبَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (حشر/ ۲۱)؛ «وَالدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (اعراف/ ۱۶۹).

یا در منابع روایی تعبیراتی چون: "لاعلم کالتفکر" (نهج البلاغه/ کلمات قصار ۱۱۳). "تفکر ساعة خیر من عبادة سبعین سنة" (اصول کافی) داریم که همه اینها تأکیدی است بر نقش و اهمیت تفکر در تعمیق شناخت دینی و رها شدن از تناقضهای فکری و تبعیض در دینداری.

۲- چهره دیگر دینداری گزینشی، تفکیک بین باورها و تکالیف است. به این معنا که آموزه های معرفتی دین را بپذیریم، اما بخش تکالیف و دستورات تشریحی آن را به طور کلی کنار بگذاریم و ترک آن ها را مضر به دینداری ندانیم. به تعبیر دیگر دین را در یک سلسله اعتقادات خلاصه کنیم و عامل نجات و رستگاری را تنها اعتقاد و باور بدانیم و نه آمیزه ای از اعتقاد و عمل.

اینگونه دینداری در عالم مسیحیت شکل اصلی دینداری تلقی می شود. اما در عالم اسلام (به جز در مقطعی از تاریخ در میان گروه خاص به نام مرجئه) هیچگاه به صورت یک جریان مطرح نبوده است. تنها گروهی به اسم مرجئه معتقد بودند که عمل به تکالیف در نجات و رستگاری تأثیر ندارد و ایمان به معنای معرفت یا محبت نسبت به خدا کافی است که انسان نجات پیدا کند و وارد بهشت شود، اگر چه عمل درست نداشته باشد. بعضی از آنان حتی می پنداشتند که اگر کسی پیامبری از پیامبران الهی را بکشد، گرچه کافر شده است، اما نه از جهت عمل قتل چون عمل نقشی در ایمان و کفر ندارد بلکه از جهت عداوت و دشمنی وی به پیامبر مقتول که یک امر قلبی است. ۱.

این رویکرد در میان مسلمانان چندان دوام نیاورد. زیرا با آیات قرآن کریم که ایمان و عمل صالح را با هم عامل نجات معرفی می کند در تضاد بود: «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» (و العصر/۳)؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ» (بقره/۸۲).

اما بر خلاف مسلمانان، در مسیحیت همانگونه که اشاره شد، این رویکرد پایه و اساس دینداری به شمار می آید. مسیحیان بر این باورند که حضرت مسیح خودش را فدا کرد تا کفاره گناهان انسانها باشد. بنابراین برای نجات و رستگاری، تشریح و عمل به تکلیف لازم نیست. هر کس پیرو مسیح و علاقه مند به او باشد نجات پیدا می کند، به تعبیر خودشان، تکلیف و تشریح برای قبل از آمدن حضرت مسیح بوده است. اما پس از آمدن ایشان، محبت به مسیح جای تکلیف را می گیرد. در انجیل می خوانیم:

«و این بدیهی است که هیچ کس را عدالت نزد خدا از شریعت حاصل نمی شود. از آنجا که عادل با ایمان زندگی خواهد یافت. و شریعت را نسبتی به ایمان نیست. بلکه آنانی که آنها را بجا آورده اند از آنها زندگی خواهند یافت. و مسیح ما را از لعنت شریعت فدیة گشته است که به جای ما مورد لعنت شد. از آنجا که نوشته شده است ملعون است هر کس که از دار آویخته شده است. پس ای برادران شما نیز از شریعت فانی شده اید به سبب بدن مسیح تا بعد از آن شما از آن دیگری شوید.»^۲

بررسی عوامل و ریشه های پیدایش این رویکرد در مقطعی از تاریخ مسلمانان یا در عالم مسیحیت برای ما چندان ضرورت ندارد. زیرا همانگونه که گفتیم امروزه در میان مسلمانان کسی را نمی توان یافت که برای تشریح و تکلیف الهی و عمل به آن نقشی در نجات معتقد نباشد. تفکر مرجئی در تاریخ دفن شده است. اما در عالم مسیحیت، این کاری است که به خود مسیحیان مربوط می شود. اما همین اندازه می توان گفت که خود حضرت عیسی همواره بر پابندی به شریعت تورات تأکید می کرد و می فرمود:

«تصور مکنید که من از بهر ابطال تورات و رسائل انبیاء آمده ام، از جهت ابطال نه بلکه به جهت تکمیل آمده ام که راست به شما می گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل شود. پس هر کس که یک حکم از این احکام صغار را سست نماید و مردم را به همان معنا تعلیم نماید در ملکوت آسمان صغیر



شمرده خواهد شد. اما هر کس که به عمل آورد و تعلیم نماید در مملکت آسمان کبیر خوانده خواهد شد.» ۳

این سخنان نشان می دهد که کنار گذاشتن عمل به شریعت تحریمی است که بعد از حضرت عیسی (ع) در مسیحیت صورت گرفته است.

۳- گونه سوم از دینداری گزینشی تفکیک میان تکالیف است به این معنا که از مجموعه تکالیف دین برخی را بپذیریم و بعض دیگر را انکار کنیم.

این رویکرد در گذشته در میان یهودیان و امروزه در میان برخی از تحصیل کردگان مسلمان مطرح است. قرآن راجع به یهود می فرماید: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تُشْهَدُونَ * ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى فَادَّوهُمْ وَهِيَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (بقره ۸۵-۸۴).

در میان مسلمانان کسانی که اسلام را به مجموعه ای از باورها و تکالیف عبادی مثل نماز و روزه منحصر می کنند و دستورات اجتماعی یا حقوقی آن را در عصر حاضر قابل اجرا نمی بینند و به جای آن به قواعد خود ساخته بشر، تکیه می کنند، در حقیقت دارای چنین رویکردی هستند. آنان بر این باورند که مثلاً حدود و احکام کیفری اسلام با آزادی و حقوق بشر امروز ناسازگار است. یا پاره ای از احکام حقوقی اسلام، مثل حقوق زن با تساوی مرد و زن که اندیشه مدرنیته است، سازگاری ندارد. از این رو باید اینها را کنار گذاشت و به جای آن، قوانین و قواعدی را به کار بست که با حقوق بشر، تساوی مرد و زن و... منطبق باشند.

این رویکرد که امروزه به شدت از سوی غربیان تبلیغ و ترویج می شود و دولت های غربی کشورهای اسلامی را که به حدود و حقوق اسلام پای بندند، تحت فشار قرار می دهند، از لحاظ تئوریک هیچ گونه تکیه گاه دینی و عقلی ندارد زیرا قوانین جزایی و حقوقی اسلام با احکام عبادی آن هیچ گونه تفاوتی در خاستگاه و ساختار تشریحی ندارد. هر دو دسته از علم و حکمت خداوند و برای مصلحت و تعالی انسان وضع شده است و هر دو دسته با تعبیر یکسان و همانند بیان گردیده است «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ» (بقره/ ۱۷۸)؛ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»

(بقره/۱۸۳). پذیرش یکی و انکار دیگری در حقیقت باعث نفی علم و حکمت در تشریح الهی یا ادعای دوگانگی در ساختار و تعبیر می شود که هر دو با واقعیت ناسازگار است. بنابراین رویکرد اخیر در میان برخی مسلمانان جز تقلید کودکانه از بینش و تفکر غربی که از روح ماتریالیسم و خدا انکاری برخوردار است، عامل دیگری ندارد.

سردبیر

پاورقی:

۱. البغدادی، عبد القاهر، الفر بین الفر/۲۰۲، ر ک نیز: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ابوالحسن علی بن اسماعیل الاشعری/۶۹، تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام، سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی/ ۵۹.
۲. همان نامه پولیس حواری به اهل روم باب ۵۰/۷.
۳. انجیل متی باب ۱۸/۵ - ۱۹.

